

خردسانان

روزنه

سال ششم

شماره ۳۰۷ ، شنبه

۱۳۸۷ آبان ماه

۴۰۰ تومان



دیگر سه شنبه

به نام فداوند بفشنده‌ی هوربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تعلیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



غذای گرم

۱۸



روزی که باد وزید



قصه‌ی حیوانات

۲۰



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



قصه‌های پنج انگشت

۳



۷



۱۰



۱۱



۱۲



با من بیا ...

قی قی لی



نقاشی

فرشته‌ها



زخم گل

جدول

آبنبات کشی

- مدیر مسئول: بهدی ارگانی
- سردبیران: افتشن اعلا، مرجان گشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلوانیان
- کرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان
- لیتوگرافی و چاپ: مژده چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمد رضا ملزاره
- نشریات: تهران- خیابان انقلاب- بهار راه کاله، شماره ۹۶۲ نشر عروج
- تلفن: ۰۱۲۹۷-۶۶۷ و ۰۶۸۲۳-۶۶۷ نمبر: ۰۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مرتبی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریند، جدا کردن، رنگ آمیزی، حقی خط، خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد یکناریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

با من ...



دوست من سلام.

من پاندا هستم. یک خرس زیبا که در کوهستان زندگی می‌کنم. غذای اصلی من نوعی گیاه است به نام خیزران. وقتی که به دنیا آمدم خیلی خیلی کوچک بودم. شاید اندازه‌ی یک انگشت تو! بعد مادرم از من مراقبت کرد تا بزرگ و بزرگ‌تر شدم. ما پانداها، خرس‌های بی‌آزار و

مهربانی هستیم و غذا خوردن و بازی را از هر کاری بیشتر دوست داریم. اما من مجله‌ی دوست خردسالان را هم خیلی دوست دارم.

برای همین هم امروز پیش تو آمدہام تا در کنار هم مجله را ورق بزنیم، بازی کنیم و شعر و قصه بخوانیم. پس مدارنگی‌هایت را بردار و با من بیا ...



نی نی

ناله جعفری



یک روز آقا خروسه صدایش گرفت و آوازش شد: «قی لی قی قی!» خروسه دوید و آقا بزه را صدا کرد آقا بزه گفت: «دهان بازا دهان بازا و زیر نور ماه ت گلوی خروسه را دید و گفت: «یک تیغ این جاست! چه طوری

آمده اینجا؟» خروسه با بالش زد توی سرش و گفت: «دیشب که توفان شد، رفتم لب پرچین. آوازم آمدنا دهانم باز شده پر از آشغال شده بزه یک مشت علف و تره و شاهتره به خروس داد تا بچوشاند و پخورد خروس آنها را چوشاند. اما تا آمد پخورد یک پار دیگر آواز خواند: «قی لی قی، قی لی قی ...» و یک دفعه از صدایش خوشش آمد و جوشانده را ریخت دور! خانم مرغه منتظر آواز خروسه بود تا بیدار شود. خروسه که خوانده مرغه گفت: «وای! این چه آوازی بود؟ وای این صدای کی بود؟» و از جایش پرید و آقا خروسه را دید. مرغه گفت: «دوباره بخوان!» و خروس خواند: «قی لی قی ...» مرغه جیغ کشید و تب کرد. خروسه پرید و اسپند دود کرد تا هوا تمیز شود. برگ خیس گذاشت روی پیشانی مرغه تا تبیش کم شود. مرغه گفت: «تب من که از هوای کثیف و این حرف‌ها نیست. از صدای عجیب و غریب شماست خروس جانم!» خروسه گفت: «تو غصه نخور! دیگر نمی‌خوانم!» و دیگر نخواند. خروسه از بس که نخواند، گلویش باد کرد. پا



شد و رفت خیابان. آتا پاییسه آن‌جا بود خیلی هم غمگین بود خروسه
گفت: «چی شد؟ غمی داری؟» آتا پاییسه گفت: «سوتم گم شده. حالا
خیابان می‌ریزد به همه خروسه گفت: «خودم سوت می‌شوم» و سوت
آتا پاییسه شده قی لی قی خواند و ماشین‌ها رفته‌اند. غم آتا پاییسه
هم رفت. پاد گلوی خروسه هم رفت. خروسه یک تصمیم تازه گرفت.
یک مغازه باز کرد که هر کس صدا می‌خواست پیش او می‌رفت. یک روز

بوق اتوبوس شد. یک روز صدای شیپور شد.... شب هم که به خانه می‌رفت،
آوازش در نمی‌آمد تا مرغه ناراحت نشود. یک روز گنجشک لی لی حوضک پرسه زنان
پیش او آمد و گفت: «پای جوجهام لیز خورد و لانداد تو حوضکه خروسه پرید لب حوضک و
با صدای بلند خواند: «قی لی قی کی! کیک!» دو دفعه، سه دفعه که خواند، غازه و پزه
و زاغه، صدایش را شنیدند و آمدند. قایق‌شان را هم آوردند و جوجه را نجات دادند. خانم
مرغه که از پشت پنجره نگاه می‌کرد، به خروسش افتخار کرد. خلای خوش‌مزه‌ای پخت و
اورا برای ناهار صدا کردا بعد از ناهار مرغه گفت: «برایم قی لی قی می‌خوانی؟»

خروسه چشم‌هایش را پست و زد زیر آواز:

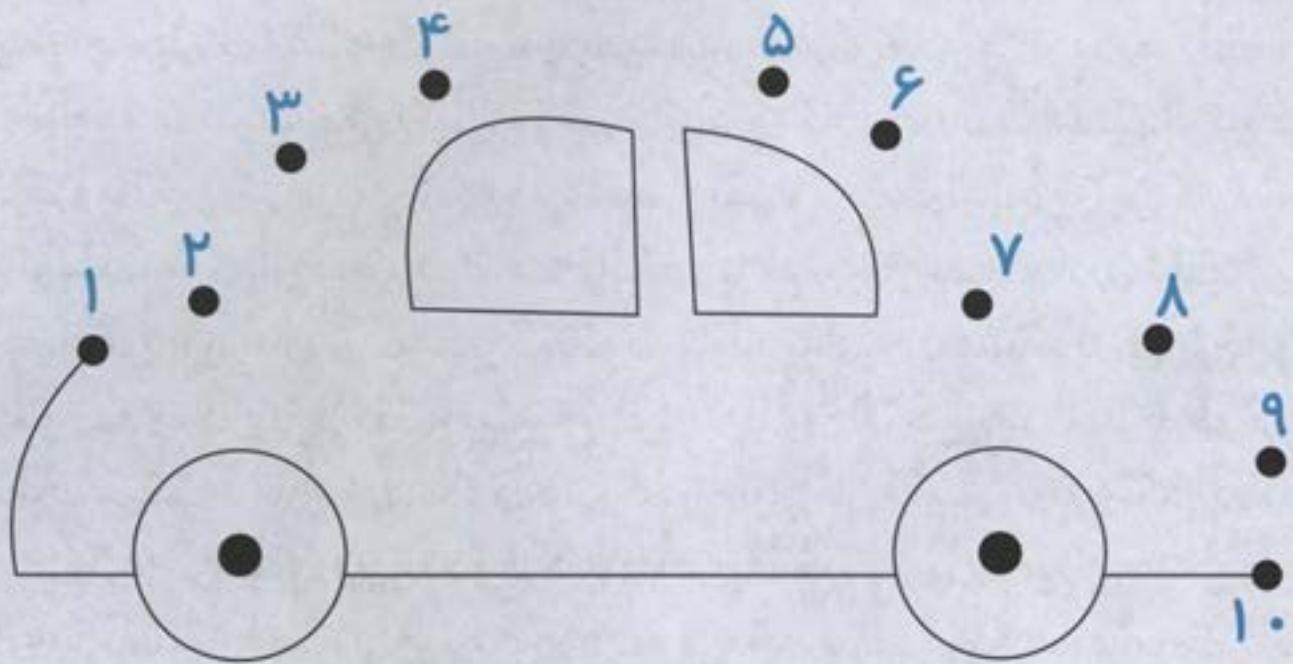
«قی لی قی قی، قی لی قی قی.....»



نوقشی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرمیشنه

یک شب پدرم به خانه آمد و به مادرم گفت: «باید بخانه‌ی پدرینز رگ برویم.» مادرم پرسید: «چرا؟ ما که دیشب آن‌جا بودیم.» پدرم گفت: «کار مهمی دارم که باید با پدرینز رگ مشورت کنم.» پرسیدم: «مشورت یعنی چی؟» پدرم گفت: «وقتی می‌خواهیم تصمیم مهمی بگیریم و نمی‌دانیم چه کاری درست است، از کسی که داناده و باتجربه تر است سوال می‌کنیم و نظر او را می‌خواهیم. به این کار مشورت می‌گویند.» گفتم: «پدرینز رگ از همه داناده و با تجربه تر است؟» مادرم گفت: «پیامبر فرموده‌اند که پیرها و پسرگ‌های هر خانواده، مانند پیامبری هستند پرای آن خانواده.» پرسیدم: «چرا؟» پدرم گفت: «پیامبر پرای هدایت و راهنمایی مردم، از طرف خداوند انتخاب می‌شود تا راه درست زندگی کردن را به آنان نشان دهد و نگذارد مردم با انجام کارهای غلط روزهایی پد و پرگناه داشته باشند. پدرینز رگ پرای همه‌ی ماعزین و دوست داشتنی است. او چیزهای زیادی می‌داند، پرای همین هم مشورت کردن با او پاک شود که کمتر اشتباه کنیم.» من مخیلی خوش حال بودم، چون آن شب مایه خانه‌ی پدرینز رگ رقییم. پدرینز رگ داناده و مهریان من.



یک گل درون گلدان
تنهاست، اخم کرده
دیروز ساقه‌اش را
یک بچه زخم کرده

آن بچه کاش دیروز
در پارک لج نمی‌کرد
با دست ساقه‌اش را
آن طور کج نمی‌کرد

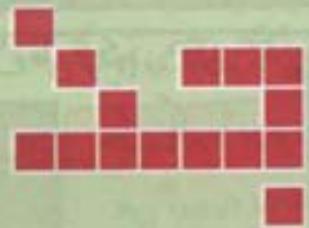
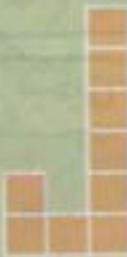
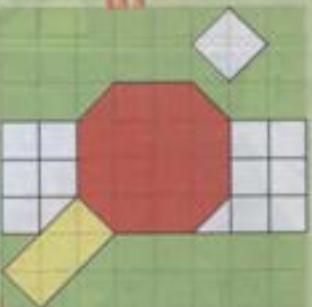
آخر مگر نمی‌دید
کل نازک و ظریف است
گلبرگ‌های نرمش
از محمل لطیف است

آن گل درون گلدان
در گوشه‌ای نشسته
خشکیده خنده‌ی او
چون ساقه‌اش شکسته

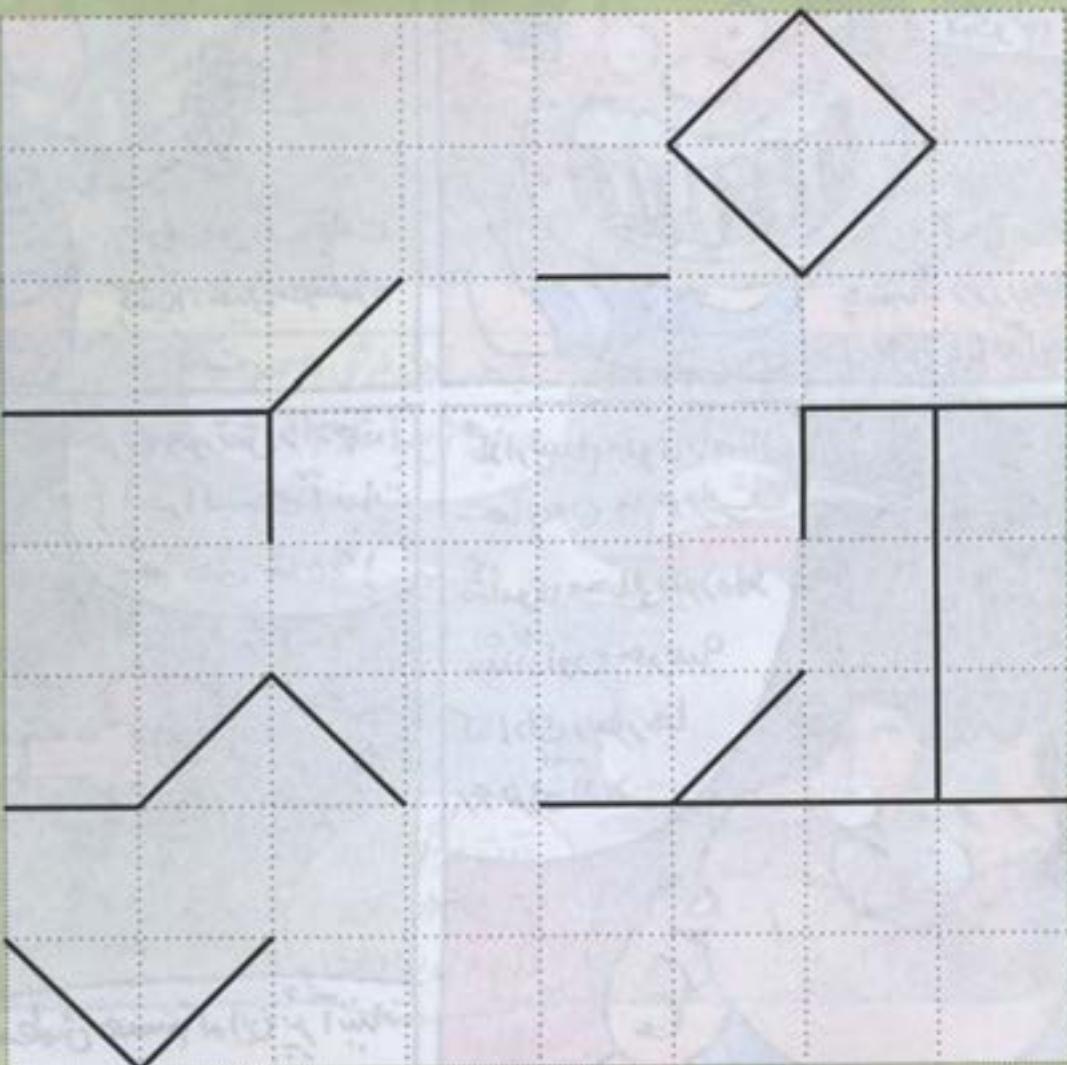


محمد حسن حسینی

گل زخم



جدول را کامل و رنگ کن.



آبنات‌کشی

مانانیستکن

بَخْيِ ای بُوی حَبَفِ می زَرَیم ... آخَه آنَیَا کَشَی
چَبَنَا کَه > دَدَوِیا ۳
می بَسَبَه بَه هَم ...
برَای هَمِی بَابَا هَمِی یَه
لَخَوِیم صَنَیِی دَایم!

ترجمه: بخشید این
جوری حرف می زنم ...

آخَه آبنات‌کشی
چَبَنَا کَه > نَزَون هَمِی چَبَنَا هَمِی
برَای هَمِی بَابَا هَمِی گَه لَخَوِیم حَسَر > اَه



اَم ... اَی آنَیَا
کَشَیه ... حَبَی بَی
خَوشَمَیه اَس ...

ترجمه: این آبنات‌کشی ...
خَلَی خَوشَمَه
است.



بَلَادَار بِسِیم، تَوَی دَاسْتَان
هَای من مَوْجَدَات
شَلَمَوی مَحَلَّی بَوَاهَه اَذ
مَدَّ اون حَرَسَه
کَه اَدَای زَبُورَهَا
رَوْدَه مِی اَوْرَه ...

حَنَوب هَقَورَتَش > اَدَّه ...
را! چَرَا کَیسَه اَبَنَات
هَا خَالَی شَدَه؟!



من مَطْهَنْ هَسْتَم کَه این بُرَ آبنات
کَشَی بعد يَعْنَی چَه کَسَی خَور > شَنَان؟







اوه بابا ام عذر
می خواهی هر حرف
شما رو گوش ندادم
و باز آینهات کشی
خوردم اما با مرکن
جهن اش رومان نخوردم.





سرور کتبی

ننزوکام

گرسنه بودم.

په حیاط رفتم.

خورشید می تاییده

آفتاب مثل شاهزاده حوض خالی را پر کرده بود





با معرفی شخصیت‌های
دانشان به کودک از آن
پسوند در خواندن داستان
شنا را همراهی کند.

سنجدک

کرم ابرشم

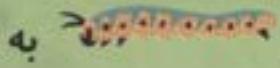
پروانه

مرچه

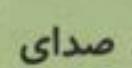
(روزی که باد و زید)

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

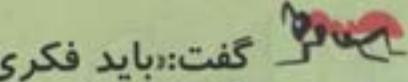
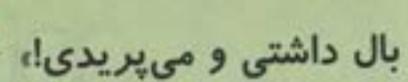
یک روز، بادی وزید و  او را

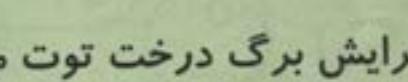
دید و پرید و رفت کنارش نشست.  به بالای درخت نگاه کرد و گفت: «حالا

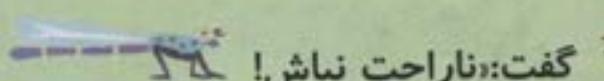
چه طوری بروم بالای درخت؟»  گفت: «برای چه می‌خواهی بروی بالای درخت؟»

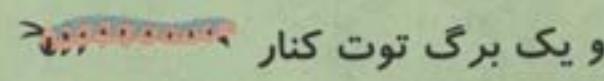
 از آنجا رد می‌شد، صدای  را شنید و گفت: «برای غذا خوردن.

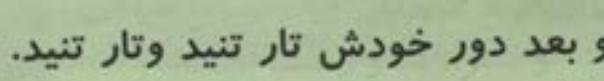
 گفت: «کاش

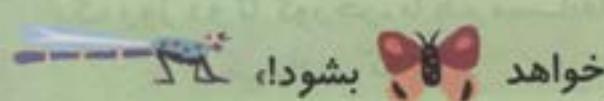
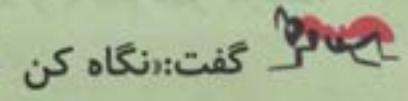
بال داشتی و می پریدی!  گفت: «باید فکری بکنیم و گرنه  گرسنه

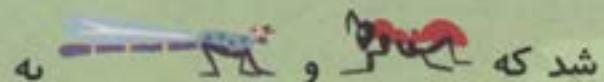
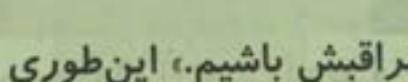
می ماند.  گفت: «من برایش برگ درخت توت می آورم.»  پر

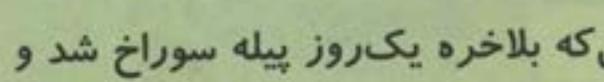
زد و رفت بالای درخت.  گفت: «ناراحت نباش!  به

رفته تا برایت غذا بیاورد.  برگشت و یک برگ توت کنار 

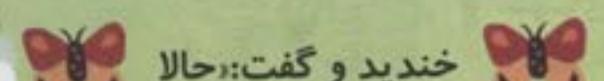
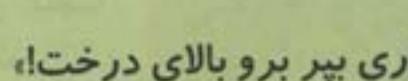
گذاشت.  فقط یک گاز به برگ زد و بعد دور خودش تار تنید و تار تنید.

 گفت: «نگاه کن  جان! او می خواهد  بشود!»

با خوشحالی گفت: «باید مراقبش باشیم.» این طوری شد که  و  به

نوبت از پیله‌ی  مراقبت کردند تا این‌که بالاخره یک‌روز پیله سوراخ شد و

از آن بیرون آمد.  شده بود و چهار تا بال زیبا داشت.

 گفت: «حالا بال داری پر برو بالای درخت!»  خندید و گفت: «حالا

شدہام و برگ درخت دوست ندارم!» بعد همراه  پر زد و رفت روی گل‌ها!

قصه های



دعایشان شد و با هم قهر کردند.



یک روز دو تا گورخر، با هم مسابقه
می‌دادند که ...



میمون دانا آن‌ها را دید و
گفت: «دنیا پر از چیزهای قشنگ
است ...



و تهای تنها
ماندند.



بوسیدن مادر قشنگ است. اما قهر
و دعوا، بد و زشت است.



دوستی پرنده با کرگدن
قشنگ است.

میمون گفت: «آشتبی دو تا گورخر
هم خیلی قشنگ است!»



دو تا گورخر به هم نگاه
کردند و خندیدند.



بازی

به این زنبورها بادقت نگاه کن.

۳ تاز آن‌ها باقیه فرق دارند آن‌هارا پیدا کن.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک
تا شماره
امضاء

قابل توجه مقاومیت خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خارج میانه(کشور های همچووار) ۰۰۰۱ اریال
آرپیا، افریقا، زاین ۱۰۰۰ اریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان- خیابان شیخ بهایی- مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج-
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

گاردنی



شکل‌ها را از روی خط (قرمز) قیچی کن.

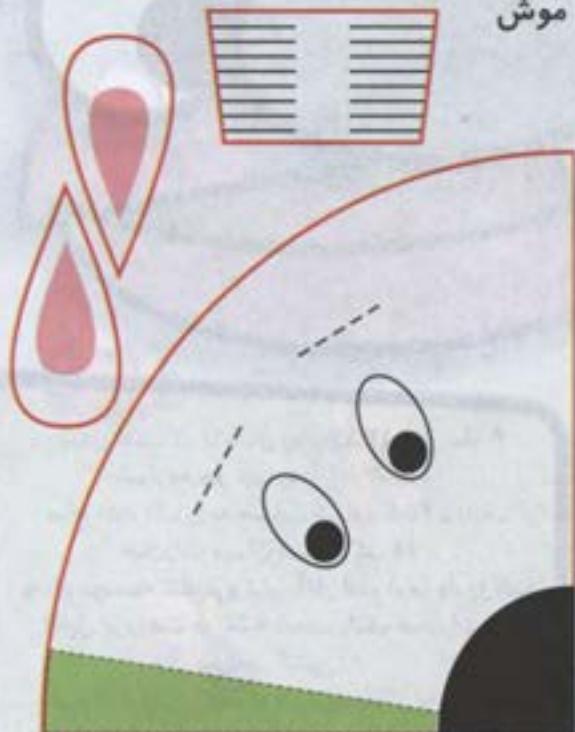
به قسمت سبز رنگ چسب بزن و دو طرف شکل را به هم بچسبان.

گوش‌ها را روی علامت ----- بچسبان.

خط‌های سبیل را قیچی کن و آن را از زیر به صورت موش

بچسبان.

حالا آن را در انگشت بگذار و یک نمایش اجرا کن.





خردسالان

روزنامه

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۴۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرماید.
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴۰۱۱۸۷۵۰۰۱۰۰۴
قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.
آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاب و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۰۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۶۶۷۰۶۸۳۳-۰۲۱) در میان بگذارید.



اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

۱۳ / / تحقیقات:

تا شماره:

شروع اشتراک از شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشرف

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com
کمپانی



دست کیوک را
در دست بگیرید
و در حال سازی با
الکشن او این شعر
را بخوانید

نه زنده

مصطفی رحماندوست

اولی داشت نگاه می کرد
آهويی دید
دومی دنبالش دوید
سومی پس چی کار کرد
دوید و دوید تا آهو را شکار کرد
چهارمی هم دیگ آورد
گوشت آهو را بار کرد
الو، الو گوشت و پلو
بخار بخار، هپلو هپلو
پنجمی که خوابیده بود
از جا پرید، چیزی توی سفره ندید
گریه می کرد: «اوهو! اوهو
پس غذای من، کو، کو، کو؟»

